

دوشنبه 12 مرداد 11 شعبان 3 اوت

حضرت علي اکبر(ع) فرزند ابي عبدالله الحسين(ع) بنا به روايتي در يازدهم شعبان، سال 43 قمری در مدینه منوره دیده به جهان گشود...

**تولد حضرت علي اکبر(ع) در سال 43 هجري قمری**

حضرت علي اکبر(ع) فرزند ابي عبدالله الحسين(ع) بنا به روايتي در يازدهم شعبان، سال 43 قمری در مدینه منوره دیده به جهان گشود.

پدر گرامي اش امام حسين بن علي بن ابي طالب(ع) و مادر محترمه اش ليلى بنت ابي مرّه بن عروه بن مسعود ثقفی است. مادر ليلى، ميمونه دختر ابي سفیان و از طایفه بني امیه مي باشد.

بدین لحاظ، حضرت علي اکبر(ع) به سه طایفه معروف و مهم عرب پیوند پیدا کرده است.

از جانب پدر به طایفه خوش نام و شريف بني هاشم و به بزرگاني چون پیامبر اسلام(ص)، حضرت فاطمه زهرا(س)، امیرمؤمنان علي بن ابي طالب(ع) و امام حسين(ع) و از جانب مادر به دو طایفه بني امیه و ثقیف و افرادی چون عروه بن مسعود ثقفی، ابي سفیان، معاویه بن ابي سفیان و ام حبیبه همسر رسول خدا(ص) ارتباط فامیلی و خویشاوندی پیدا نمود. به همین جهت وي مورد احترام و اطمینان کامل طوایف مزبور و اهالی مدینه بود. ابوالفرج اصفهانی از مغیره روايت کرد: روزي معاویه بن ابي سفیان به اطرافیان و هم نشینان خود گفت: به نظر شما سزاوارترین و شایسته ترین فرد امت به امر خلافت کي است؟ اطرافیان گفتند: جز تو کسی را سزاوارتر به امر خلافت نمی شناسیم! معاویه گفت: این چنین نیست. بلکه سزاوارترین فرد براي خلافت، علي بن الحسين(ع) است که جدّش رسول خدا(ص) مي باشد و در وي شجاعت و دلیري بني هاشم، سخاوت بني امیه و فخر و فخامت ثقیف تبلور یافته است.

درباره شخصیت علي اکبر(ع) گفته شد، که وي جواني خوش چهره، زیبا، خوش زبان و دلیر بود و از جهت سیرت و خلق و خوي و صیاحت رخسار، شبیه ترین مردم به پیامبر اکرم(ص) بود و شجاعت و رزمندگي را از جدش علي بن ابي طالب(ع) به ارث برده و جامع کمالات، محامد و محاسن بود.

بنا به نقل ابوالفرج اصفهانی، آن حضرت در عصر خلافت عثمان بن عفان (سومین خلیفه راشدین) دیده به جهان گشود. این قول مبتنی بر این است که وي به هنگام شهادت بیست و پنج ساله بود.

بنابراین، وي در مکتب جدش امام علي بن ابي طالب(ع) و در دامن مهرانگیز پدرش امام حسين(ع) در مدینه و کوفه تربیت و رشد و کمال یافت.

امام حسين(ع) در تربیت وي و آموزش قرآن و معارف اسلامي و اطلاعات سياسي و اجتماعي به آن جناب تلاش بلیغي به عمل آورد و از وي يك انسان کامل و نمونه ساخت و شگفتي همگان، از جمله دشمنانشان را برانگیخت.

به هر روي، علي اکبر(ع) در ماجرای عاشورا حضور فعال داشت و در تمام حالات در کنار پدرش امام حسين(ع) بود و با دشمنانش به سختي مبارزه مي کرد.

گفتني است، با این که حضرت علي اکبر(ع) به سه طایفه معروف عرب پیوند و خویشاوندی داشته است، با این حال در روز عاشورا و به هنگام نبرد با سپاهیان یزید، هیچ اشاره اي به انتسابش به بني امیه و ثقیف نکرد، بلکه هاشمی بودن و انتساب به اهل بیت(ع) را افتخار خویش دانست و در رجزی چنین سرود:

أنا عَلِيّ بن الحسين بن عَلِيّ نحن و بيت الله أولي يالنبی
أضربکم بالسيف حتّي یبثني صرَبَ غلام هاشميّ علويّ
ولا يزال الیوم احمي عن أبي تالله لا یحکمُ فینا ابنُ الدّعي

وي نخستین شهید بني هاشم در روز عاشورا بود و در زیارت شهدای معروفه نیز آمده است: السّلامُ علیک یا أوّل قتیل من نسل خیر سلیل.

علي اکبر(ع) در نبرد روز عاشورا دویست تن از سپاه عمر بن سعد را در دو مرحله به هلاکت رسانید و سرانجام مرّه بن منقذ عبدي بر فرق مبارکش ضربتي زد و او را به شدت زخمي نمود. آن گاه سایر دشمنان، جرأت و جسارت پیدا کرده و به آن حضرت هجوم آوردند و وي را آماج تیغ شمشیر و نوک نیزه ها نمودند و مظلومانه به شهادتش رسانیدند.

امام حسين(ع) در شهادتش بسیار اندوهناک و متأثر گردید و در فراقش فراوان گریست و هنگامی که سر خونین اش را در بغل گرفت، فرمود: عَلِيّ الدّنيا بعدک العفا.

در مورد سنّ شريف وي به هنگام شهادت، اختلاف است. برخي مي گویند هجده ساله، برخي مي گویند نوزده ساله و عده اي هم مي گویند بیست و پنج ساله بود.

اما از این که وي از امام زين العابدين(ع)، فرزند دیگر امام حسين(ع) بزرگتر یا کوچک تر بود، اتفاقي میان مورخان و سیره نگاران نیست. ولي روايتي از امام زين العابدين(ع) نقل شد که دلالت دارد بر این که وي از جهت سن کوچکتر از علي اکبر(ع) بود. آن

حضرت فرمود: کان لی اخ یقال له علی، اکبر متی قتلہ الناس

درگذشت «حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی» در سال 525 هجری قمری

«حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی» عارف و شاعر گرانقدر قرن 6 هجری و از استادان مسلم شعر فارسی در سال 525 هجری قمری در غزنین وفات یافت. او دوران جوانی را در شهرهای بلخ، سرخس، هرات و نیشابور گذراند و سپس به سفر حج رفت و از آن پس با تغییرات روحی و فکری که در او پدید آمد مرد حق و حقیقت و پیر طریقت شد. حاصل این سفر قصیده‌ای در اشتیاق کعبه بود. وی بعد از بازگشت از سفر حج مدتی را نیز نزد بزرگان علم و ادب در شهرهای مرو، نیشابور و بلخ سپری کرد. حاصل بارزش این سفرها قصاید و اشعاری است که در خراسان سروده شده‌اند. همچنین کارنامه بلخ را سنایی در بلخ به رشته تحریر درآورده است. سنایی غزنوی بعد از مراجعت به غزنین گوشه‌نشینی اختیار کرد و به نظم مثنوی مشهور خود «حَدِیْقَةُ الْحَقِیْقَةِ یا الهی نامه» پرداخت. به جز این دیوان چند مثنوی دیگر نیز از سنایی به جای مانده که «سیرُ العبادِ إلیَّ المَعَادِ» برون حدیقة الحقیقة و به سبک خراسانی از آن جمله است. همچنین «طَرِیْقُ التَّحْقِیْقِ» مشتمل بر 500 بیت که به مطایبه نامه نیز مشهور است از دیگر آثار ارزشمند سنایی می‌باشد. این شاعر ایرانی در شهر غزنین مدفون است.

درگذشت علامه ملا اسماعیل مازندرانی در سال 1173 هجری قمری

علامه ملا اسماعیل مازندرانی مشهور به خواجه‌نوی یکی از عالمان بزرگ شیعه در سال 1173 هجری قمری بدرود حیات گفت و در تخت پولاد اصفهان به خاک سپرده شد. علامه خواجه‌نوی عالمی جامع و حکیمی متکلم و در هنر خوشنویسی همچون استادی چیره دست بود و بسیار زیبا می‌نوشت. وی را آخرین دانشمند قرن 11 هجری در دارالعلم اصفهان ذکر کرده‌اند زیرا پس از هجوم افغانه علمای بزرگ ایران مانند علامه مازندرانی و صدرالدین قمی به عراق رفتند و در آن کشور مسکن گزیدند. علامه خواجه‌نوی نزدیک به 150 جلد کتاب به رشته تحریر درآورده است. کتابهای «إبطالُ الزَّمانِ المُوْهُومِ، الإِمامَةِ و فوایدِ رِجالِیَّة» از آن جمله‌اند.

درگذشت آفانجفی اصفهانی از علمای برجسته امامیه در اصفهان در سال 1331 هجری قمری

آفانجفی اصفهانی از علمای برجسته امامیه در سال 1331 هجری قمری در اصفهان درگذشت. ایشان در دوران مرجعیت خود در کمک به مردم و رفع ستم از آنان هیچ کوششی دریغ نمی‌کرد. همچنین نسبت به دستگاه حکومتی ناصرالدین شاه بی‌اعتنا بود و با ظلّ السلطان فرزند شاه و حاکم اصفهان که ظلم بسیار در حق مردم این شهر روا می‌داشت، علنی و آشکارا مخالفت می‌کرد. آقا نجفی در میان مردم اصفهان نفوذ و قدرت بسیار داشت و عامه مردم برای وی احترام قائل بودند، از این رو ظلّ السلطان از این امر بیمناک شد چون ایشان را مانعی برای منافع و ستمگریهای خود می‌دید. با تحریک شاه وی را به تهران منتقل کردند. این عالم فرزانه در تهران علاوه بر دایر نمودن حوزه درسی به مبارزه سیاسی و آگاه کردن مردم از فساد دربار شاهی و مداخلات بیگانگان در امور کشور پرداخت. همین امر موجب بازگرداندن وی به اصفهان شد. آقا نجفی اصفهانی در جنبش تنباکو نیز از آغازگران مبارزه بود و به تهدیدهای ظلّ السلطان و شاه اعتنایی نداشت. او در عین حال از فعالیت‌های علمی نیز غافل نبود و علاوه بر تدریس و تربیت فضلا، کتب بسیاری نیز تألیف کرد که «أسرارُ الآیات، بَحْرُ الحَقایِقِ، جامعُ الانوار و آنیسُ الزَّائِرین» از آن جمله‌اند.

درگذشت ابن دارست ملقب به امین الدوله و مجدّ الوزرا در سال 467 هجری قمری

ابن دارست ملقب به امین الدوله و مجدّ الوزرا، از وزیران القائم خلیفه عباسی در سال 467 هجری قمری درگذشت. وی از خاندان دارستیان از بزرگان شیراز بود و در ابتدا و قبل از وزارت، خزانه دار ابوالکلیجار مرزبان بن سلطان الدوله دیلمی بود. صفات پسندیده و کمالات اخلاقی ابن دارست باعث شد که در سال 453 هجری قمری خلیفه وی را به منصب وزارت برگزیند. ابن دارست در راه سامان دادن وضع آشفته امور بویژه وضعیت امور دیوانی کوششهای بسیار کرد اما همواره خطرنابودی خود را بدست خلیفه عباسی احساس می‌کرد از این رو در سال 454 هجری قمری از مقامهای خود استعفا رکرد.

شهادت آیت الله حاج شیخ فضل الله نوری در سال 1288 هجری شمسی

رهبران مشروطه چون شیخ فضل الله نوری و سید عبدالله بهبهانی به دست روشن فکران به تربیت اعدام و ترور شدند و قلم غریب‌زبانان و شرق زدگان روشنفکر نیز برای تخطئه و بدنام کردن رهبران واقعی انقلاب مردمی ایرانیان مسلمان - که سعی در رهایی از سلطه زورگویان استبدادی و پرهیز از تجددگرایی ضد دینی داشتند - از هیچ کوششی دریغ نورزیدند. البته شیخ فضل الله، در این عرصه مورد حقد و کینه بیشتری قرار گرفت زیرا او تنها شخصیت دوران خود بود که به چهره واقعی از فرنگ برگشتگان باصطلاح روشنفکر پی برده و آنان را رسوا می‌کرد. بنابراین خشم آنان هرگز از شیخ کاهش نیافت و هم اکنون نیز در کتب مختلف چهره این روشنفکر واقعی مسلمان را مورد هتاک و بی احترامی قرار می‌دهند. روزی او را انگلیسی، دیگر روز روسی، گاهی ریاست طلب و گاه درباری، رشوه گیر، مخالف مشروطه و هوادار رژیم استبدادی معرفی می‌کنند.

شیخ فضل الله در سال 1259 ه. ق در نور مازندران دیده به جهان گشود. پس از طی مراحل ابتدایی تحصیل، برای تکمیل دروس خود در اوایل جوانی به نجف اشرف رفت و در سال 1292 ه. ق با مهاجرت به سامرا در زمره شاگردان درجه اول میرزای شیرازی بزرگمرد و قهرمان مبارزه با استعمار انگلیس درآمد و از محضر وی استفاده برد و سرانجام نیز در سال 1300 (ه. ق) برای تبلیغ معارف اسلامی عازم ایران شد و در تهران اقامت گزید.

نیم‌نگاهی به اعترافات دشمنان شیخ خالی از لطف نیست:

- "... حاج شیخ فضل الله اگر چند ماهی در عتبات توقف کند شخص اول علمای اسلام خواهد گردید، چه هم حسن سلوک دارد و هم مراتب علمیه و هم نکات ریاست را بهتر از دیگران داراست."

"شیخ فضل الله مقام علمي اش بالاتر از سيدین مسندنشین است، طلاب و بیشتر اهل منبر دور او را دارند..."
"متفکر مشروطیت مشروعه شیخ فضل الله نوري از علمای طراز اول که پایه اش را در اجتهاد اسلامي برتر از طباطبائي و بهبهاني شناخته اند."

رهبري و پیشتازي شیخ در نهضت مشروطه زبازند خاص و عام است چنانکه دشمنان قسم خورده وي نیز به آن اذعان مي کنند.

"... در اول ظهور مشروطیت حاج شیخ فضل الله با سایر روحانیون مشروطه خواه همفکر و همقدم بود و با این که با عین الدوله صدراعظم وقت دوست بود، در مهاجرت به حضرت عبدالعظیم و قم شرکت کرد و تا صدور فرمان مشروطیت و افتتاح مجلس شورای ملي، کوچکترین مخالفتي از او مشاهده نشد..." و "عین الدوله از حرکت حاج شیخ فضل الله (مهاجرت به قم) بی اندازه ضعیف شد... حرکت حاج شیخ فضل الله خیلی امر آقایان را قوت داد چه مراتب علمیه او از دیگران بهتر و سلوکش نسبت به طلاب و اهل علم از دیگران خوشتر بود" و "... پس از پیشرفت مشروطه و باز شدن مجلس، دیگران هر یکی بهره اي جسته به کناري رفتند ولي دو سيد و حاجي شیخ فضل الله همچنان بازماندند و چون مشروطه را پدید آورده خود مي شماردند، از نگرهانی باز نمی استادند. ... حاج شیخ فضل الله رواج شریعت را می طلبید..."

این حقیقتي است که با آغاز مخالفت شیخ شهید با مشروطه خواهان بسیاری از عالمان اسلامي نیز که تا دیروز در راه استواری "مشروطه" با همه نیرو و توان مبارزه مي کردند و به مخالفت با آنان برخاستند تا آنجا که بنا بر نوشته کسروي "از عالمان اسلامي" هیچ کس نماند در میان مشروطه خواهان، مگر آنانکه به یکباره از پیشه ملایي و درآمد و شکوه آن چشم پوشیدند..."

آری شیخ از نخستین علمان اسلامي آن دوران بود که به نقشه استعمار در جهت اسلام زدایی و جایگزین ساختن حکومت لائیک تحت پوشش مشروطه و قانون اساسی پی برد و سعی کرد تا اجازه ندهد ملی گرایی به جای اسلام گرایی بنشیند و به نام آزادی و دموکراسی، بی بند و باری غربی در جامعه اسلامي ایران حاکم شود. چنانکه کسروي نیز به آن اشاره مي کند " ... چنانکه گفتیم چون پیشگامان جنبش، ملایان بودند تا دیری سخن از شریعت و رواج آن می رفت و انبوهی از مردم می پنداشتند که آنچه خواسته می شود همین است. سپس کم کم گفتگو از کشور و توده (اومانیسم) و میهن دوستی (ناسیونالیسم) و این گونه چیزها به میان آمد و گوشها به آن آشنا گردید و بدین سان یک خواست دیگری پیدا شد که آزادیخواهان میانه آن و این دو دل گردیدند و خود ناسازگاری این درخواست بود که آزادیخواهان و ملایان را از هم جدا می گردانید... چیزی که هست آزادیخواهان درخواست خود را که کوشیدن به پیشرفت کشور و توده باشد، راه روشنی در پیش نمی داشتند و هر گامی را به پیروی از اروپا برمی داشتند."

علت مخالفت شیخ با مشروطه را از کلام خود شیخ می توان باز جست.

"... و بعد همینکه مذاکرات مجلس شروع شد و عناوین دائر به اصل مشروطیت و حدود آن در میان آمد از اثنا نطق ها و لویح و جراید، اموری به ظهور رسید که هیچ کس منتظر نبود و زایدالوصف مایه وحشت و حیرت روسای روحانی و ائمه جماعت و قاطبه مقدسین و متدینین شد؛ از آن جمله در منشور سلطانی که نوشته بود مجلس شورای ملي اسلامي دادیم لفظ اسلامي گم شد و رفت که رفت... و دیگر در موقع اصرار دستخط مشروطیت از اعلیحضرت اقدس شاهنشاه... در حضور هزار نفس بلکه بیشتر صریحاً گفتند: ما مشروعه نمی خواهیم..." و در فرازی دیگر آمده است:

"... شما که بهتر می دانید که دین اسلام اکمل ادیان و اتم شرایع است و این دین دنیا را به عدل و شورا گرفت آیا چه افتاده است که امروز باید دستور عدل ما از پاریس برسد و نسخه شورای ما از انگلیس بیاید..."

"... من آن مجلس شورای ملي را می خواهم که عموم مسلمانان آن را می خواهند به این معنی که البته عموم مسلمانان مجلسی می خواهند که اساسش بر اسلامیت باشد و بر خلاف قرآن و بر خلاف شریعت محمدی(ص) و بر خلاف مذهب مقدس جعفری، قانونی نگذارند من هم چنین مجلسی می خواهم."

بررسی اعمال و گفتار شهید:

در بررسی میان گفتارها و نوشتارهای شهید در می یابیم که:

1- شیخ فضل الله از نخستین کسانی بود که علیه استبداد قیام، و همراه دیگران رهبران مشروطه به قم مهاجرت کرد و تا حصول نتیجه از اقدام خود صرف نظر نکرد.

2- شهید خود، از آرزومندان حکومت عدل بود چنانچه در پیامش آمده است: " خدا گواه است کسی ضدیث با عدل ندارد و چه شده است کسی که اول، مقدم در این امور بوده است، اقدام بر ضدیث یا تخریب این اساس مقدس معدلت را قصد کند که نه عقلاً و نه شرعاً جایز، بلکه حرام است. مقصود تطبیق این مجلس است با قانون محمدی(ص)..."

3- آغاز مبارزه شیخ با عناصر مشروطه خواه به هنگام تصویب متمم قانون اساسی بروز کرد.

4- آنچه روشنفران بیمار از جامعه آن روز می خواستند ریشه کن کردن ظلم و برقراری حکومت مردمی نبود بلکه می خواستند ریشه اسلام را از بیخ و بن برکنند و حکومت لائیک را در جامعه برقرار سازند. آنان در جهت هدفی که داشتند شیخ فضل الله را به دار کشیدند، باند سید حسن تقی زاده روشنفر اقدام به ترور بهبهانی کرد و از سید محمد طباطبائي خواستند تا در سیاست دخالت نکند و الا به سرنوشت بهبهانی دچار خواهد شد. این همه نشانه انحراف نهضت مشروطه از مسیر اصلی و با وجود مجلس، حاکمیت بی قانونی در کشور بود.

5 - انگیزه شیخ از بست نشینی مبارزه با اسلام زدایی و غربزدگی بود و بر آن بود تا از حکومت دیکتاتوری تحت لوای مشروطه

جلوگیری کند و در این راه جان خویش را نیز فدا کرد.

6- استعمار انگلیس که از حرکت شیخ، سخت به وحشت افتاده بود خواست تا چهره او را مخدوش کند، لذا دست به جو سازی علیه وی زد و حداقل توفیقی که به دست آورد، مردم آن روز را از دریافت رهنمودهای وی بی بهره ساخت و اسارت پنجاه سال سلطنت دوودمان پهلوی را برای ملت ایران به ارمغان آورد.

7- انگلیس و روشنفکران تحت فرمانش اقدام به جعل تلگراف از سوی نجف کردند که در آن شیخ توسط علما تکفیر شده بود؛ جعلی بودن این تکفیر، خود داستانی است که به نظر می رسد طرح آن، پرده از حقایق بر خواهد داشت.

در تلگرافی که نقل می کنند و نویسندگان می نویسند آمده است: "حجت الاسلام بهبهانی، طباطبائی، تلگراف ثانی واصل، نوری چون مخل آسایش و مفسد است تصرفش در امور حرام است.

محمد حسین نجل میرزا خلیل، محمد کاظم خراسانی، عبدالله مازندرانی و از سوی دیگر نقل کرده اند که شیخ نیز در جهت مقابله، چنین گفته است:

"... شیخ فضل الله تکفیر کرده است حجج اسلامیه عتبات عالیات را و از جناب حاج میرزا حسین و جناب آخوند ملاکاظم و آقای شیخ عبدالله مازندرانی بد می گوید و آنها را تکفیر کرده است."

دلایل جعلی بودن این تلگراف و آن ادعاها بسیار واضح است چون:

1- سازنده تلگراف آنقدر بیسواد بوده که نمی توانسته در خطاب به دو تن از علما عنوان حجت الاسلام نادرست است.

2- اعلام " تصرفش در امور حرام" درباره یک مجتهدی که از نظر علمی هم طراز آنهاست نافذ نیست و مشکل را حل نمی کند.

3- اگر چنین چیزی صحت داشت، انگلیس و هوادارانش آن چنان طبل رسوایی شیخ را به صدا درمی آوردند که بیا و بین.

4- اگر این تلگراف از سوی علما نجف صادر شده بود بی تردید سیدکاظم یزدی که اعلم علمای آن روز بود و موضع همسانی با شیخ داشت در برابر آن سکوت نمی کرد و واکنش تندی از خود نشان نمی داد.

5- علمای اسلامی وارسته تر از آن هستند که روی مخالفت یا موافقت با مشروطه یکدیگر را تکفیر کنند.

در جریان مشروطه علمای ایران و نجف چه آنانکه در راه برقراری مشروطه تا آخرین نفس ایستادند. چه آنانکه در برابر قانونگذاری مجلس شورای ملی به مخالفت برخاستند و شعار مشروطه مشروع را سر دادند و چه آنانکه از آغاز، نسبت به این حرکت روی خوش نشان ندادند، همگی یک هدف را دنبال می کردند و آن برقراری عدالت و قانون در چارچوب قوانین اسلام بود، اما برخی از آنان چون شیخ فضل الله به سبب تیز هوشی و ژرف نگری ویژه خود زود دریافته اند که دستهای مرموز نامرئی در راه ریشه کن ساختن اسلام و کنار زدن عالمان اسلامی به کار افتاده است و علمای ما اگر چنانچه از یک حکومت جور حمایت کنند در واقع پیشگیری از خطر کفر و الحاد که نابود کننده اسلام است، می کنند.

به طور مثال شیخ فضل الله در حضور محمد علی شاه، درست در شرایطی که مجلس به توپ بسته شده و مشروطه خواهان سرکوب شده اند و مردم کوچه و بازار به مشروطه بد می گفتند و به خیال شاه، مشروطه در باغ شاه ذبح شده است می گوید:

"... مشروطه خوب لفظی است، شاه دستخط مشروطیت را دادند، شاه مرحوم دستخط داده اند، مشروطه باید باشد ولی مشروطه مشروعه و مجلس محدود نه هرچ و مرج."

به هر حال ایستادگی شیخ تا پای چوبه دار و شهادتش گویای بسیاری از ابهامات و یاهو سراییهای مخالفین وی و باصطلاح روشنفکران مترقی است.

از هجرت به قم تا فتح تهران:

شیخ فضل الله که در هجرت علما به قم نقش موثر و سازنده ای داشت و تا تسلیم شدن شاه و دولت دست از تحصن برنداشت و تا هنگامی که فرمان مشروطه صادر شد، خیلی محکم و جدی در راه اعتلای مشروطه گام برداشت و زمانی که مشاهده کرد در مجلس انحراف وجود دارد و نقشه طرد اسلام و جایگزینی غرب را در سر دارند به مخالفت برخاست.

شیخ برای این که صدای خود را به مردم برساند در سوم تیرماه 1286 به حرم عبدالعظیم پناهنده شد. حدود 500 نفر او را در این هجرت همراهی کردند، و مشروطه مشروعه را در اینجا مطرح نمود.

شیخ فضل الله در دوران استبداد صغیر، همچنان به مخالفت خود با مشروطه ادامه داد. او در نهم دی ماه 1287 توسط شخصی به نام کریم دواتگر که از سوی دشمنان شیخ، اجیر شده بود مورد سو قصد قرار گرفت ولیکن ضارب موفق نشد که شیخ را از بین ببرد. و شیخ پس از مدتی ضارب خود را مورد عطوفت اسلامی قرار داد و بخشید.

پس از فتح تهران که مشروطه خواهان از هر سو به تهران هجوم آوردند و حکومت استبداد محمد علی شاه را سرنگون کردند، بواسطه انحرافات زیادی که در میان ایشان وجود داشت و دست های خارجی که آنها را هدایت می کرد، منزل شیخ فضل الله نوری را که از رهبران اصلی مشروطیت و از نخستین قیام کنندگان برای ایجاد عدل و برچیدن بساط ظلم بود محاصره کردند.

تاریخ نویس، مواردی که در خانه شیخ گذشت را چنین نوشته اند:

"... یک نفر از سفارت روس وارد شد و با حاج شیخ مذاکره و او را دعوت به سفارتخانه نمود، حاج شیخ جواب داد: مسلمان نباید پناهنده کفر شود، آن هم مثل من. آن شخص اظهار کرد که اگر حاضر نمی شوید بیاید بیرق را بالای سر در خانه نصب نمایید و بیرق را نشان داد و اجازه خواست سر درب عمارت قرار دهند، در این بار هم حاج شیخ فضل الله جواب داد که اسلام زیر بیرق کفر نخواهد رفت. آن شخص گفت: برای شما خطر جانی خواهد داشت جواب دادند: زهی شرافت و آبرومندم."

شیخ که می توانست همچون محمد علی شاه و بسیاری از رجال به سفارتخانه ای پناهنده شود و جان خود را از خطرات

محفوظ بدارد، ترجیح داد تا در منزل بماند و زیر بار ننگ نرود در حالی که حق با او بود. وقتی اطرافیان شیخ به او پیشنهاد کردند که در خانه ای پنهان شود و بعد مخفیانه به عتبات برود گفت:

اگر من پام را از خانه بیرون بگذارم، اسلام رسوا خواهد شد. او در مقابل پیشنهاد دیگری که خواستند به سفارتی پناهنده شود با خونسردی پرچم خارجی را که برایش فرستاده بودند را نشان داد و فرمود:

این را فرستاده اند که من بالای خانه ام بزنم و در امان باشم. اما رواست که من پس از هفتاد سال که محاسنم را برای اسلام سفید کرده ام حالا بیایم و بروم زیر بیرق کفر؟

پس از گفتگوها شیخ همه اطرافیان را مرخص کرد تا مبدا به ایشان آسیبی برسد. سرانجام در 8 مرداد 1288 مرجع تقلید شیعه به وسیله 70 نفر مجاهد دستگیر و با درشکه به اداره نظمیه بردند و زندانی کردند. حکم اعدام شیخ از قبل توسط انگلیسیها صادر شده بود، لکن برای صحنه سازی سه روز او را نگاه داشتند و سپس او را توسط شیخ ابراهیم زنجانی، روحانی نمای بیسواد و لامذهب و چند نفر از ایادی انگلیس، حدود یک ساعتی بازجویی کردند. در این بازجویی شیخ به زنجانی گفت:

" تو کوچکتر از آنی که مرا محاکمه کنی" و مجدداً گفت:

"عالم را با جاهل بحثی نیست."

او را در روز میلاد حضرت علی(ع) به کاخ گلستان بردند و بار دیگر به بازجویی پرداختند. شیخ در جلسه دادگاه برخاست و خطاب به بیرم خان ارمنی گفت:

"مشروطه تا ابدالدهر حرام خواهد بود، موسسین این مشروطه، همه لامذهبین صرف هستند و مردم را فریب داده اند."

نحوه شهادت شیخ فضل الله نوری:

جالب این جاست که وقتی محاکمه صورت می گرفت، در بیرون مشغول آماده سازی جایگاه اعدام می بودند. موقعی که می خواستند او را برای اعدام ببرند اجازه خواندن نماز عصر به وی ندادند و ایشان را به سوی جایگاه اعدام راهنمایی کردند. وی وقتی به درب نظمیه رسید رو به آسمان کرد و گفت: "افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد" و زمان حدود یک ساعت و نیم به غروب روز سیزده رجب 1327 قمری بود. وقتی به پایه دار نزدیک شد، برگشت و مستخدم خود را صدا زد و مهرهای خود را به او داد تا خرد کند، مبدا بعد از او به دست دشمنانش بیفتد و برای او پرونده سازی کنند. پس از آن آقا عصا و عبايش را به میان جمعیت انداخت و روی چارپایه رفت و قریب ده دقیقه برای مردم صحبت کرد و فرمود:

"خدایا، تو خودت شاهد باش که من آنچه را باید بگویم به این مردم گفتم... خدایا تو خودت شاهد باش که من برای این مردم به قرآن تو قسم یاد کردم، گفتند قوطی سیگارش بود خدایا تو خودت شاهد باش که در این دم آخر باز هم به این مردم می گویم که موسس این اساس لامذهبین هستند که مردم را فریب داده اند... این اساس مخالف اسلام است. محاکمه من و شما مردم بماند پیش پیغمبر محمد بن عبدالله... آنگاه عمامه را از سر برداشته و فرمود:

" از سر من این عمامه را برداشتند، از سر همه بر خواهند داشت."

در آستانه اعدام یکی از رجال وقت با عجله برای او پیغام آورد که شما این مشروطه را امضا کنید و خود را از کشتن برهانید و او در جواب فرمود:

دیشب رسول خدا را در خواب دیدم، فرمودند: فردا شب مهمان منی و من چنین امضائی نخواهم کرد..."

طناب دار به گردن وی انداخته شد و لحظاتی بعد پیکر بی جان آیت الله شیخ فضل الله نوری بر فراز دار باقی مانده بود و دسته موزیک شروع به نواختن کرد و مردم از جمله پسر شیخ کف می زدند و شادی می کردند. و این گروه از خدا بی خبر چه بی احترامی هایی که به جنازه شیخ نکردند.

انتقال مخفیانه جنازه شهید به قم:

خانواده وی، جنازه شیخ را مخفیانه به منزل بردند و در اتاقی در حالی که غسل و کفن شده بود گذاشتند و آن را تیغه کردند و برای این که کسی بویی نبرد مراسمی ظاهری گرفتند و جنازه ای غیر واقعی را در قبرستان دفن کردند و صورت قبری برای آن ساختند. پس از هیجده ماه که مردم کم کم با خبر شده بودند و می آمدند و پشت دیوار فاتحه می خواندند و می رفتند و احتمال خطر از هر سو می رفت جنازه مطهر شیخ فضل الله را بدون آن که کمترین آسیبی دیده باشد از آن اتاق درآوردند و مخفیانه به قم انتقال دادند و در مقبره ای که قبلاً در صحن مطهر تدارک دیده بود، دفن کردند. عاش سعیداً و مات سعیداً.

استعمار انگلیس، از شهادت شیخ بهر ه های فراوان برد و در واقع به تمامی مقاصد خود بدون هیچ مخالفت اساسی جامه عمل پوشاند که همان دوران طولانی سیطره جباران بر این مرز و بوم بود که با انقلاب اسلامی این رشته، گسیخته شد. استعمار با حذف مجلس شورای اسلامی و مشروطه مشروعه که از شعارهای شیخ فضل الله بود، کم کم قید دین و اسلام را از قوانین مدونه زدود و روح ملی گرایي را به جای اسلام خواهی و دینداری نشانند.

پس از شهادت شیخ:

مراجع نجف که با شهادت شیخ فضل الله به این قطعیت رسیدند که مشروطه از مسیر خود منحرف شده است، از آن تبرّی جستند تا آنجا که بزرگترین مرجع تقلید عصر، آیت الله آخوند خراسانی، تصمیم گرفت شخصاً به تهران بیاید و از نزدیک مشروطه خواهان را ببیند و با علم به این که بیگانه پرست ها نهضت مشروطه را قبضه کرده اند، طی فتوایی آن را بکلی تحریم کند، اما قبل از حرکت، در دهم ذی حجه 1329 یعنی 16 ماه پس از دار زدن شیخ فضل الله شبانه او را در همان نجف اشرف به طرز مرموزی مسموم کردند. پس از مدتی در 24 تیر 1289 شمسی قریب یکسال پس از شهادت شیخ، یکی دیگر از سران

روحاني مشروطه يعني سيد عبدالله بهبهاني را به دستور همان مجاهديني که شيخ را به شهادت رسانده بودند و به جرم مخالفت با قوانين ضد اسلامي که در مجلس به تصويب مي رسيد و جلوگیری از رشد فرهنگ غرب در منزلش، به شهادت رساندند و سيد محمد طباطبائي را نیز تهديد به مرگ کرده و از گردونه خارج ساختند.

نظرات بزرگان درباره شيخ شهيد:

در وصف خصائل و فضائل شيخ شهيد، سخنهاي بسياري گفته شد و به نگارش درآمده است. از جمله علامه اميني صاحب الغدير در کتاب شهدا الفضيله مي نويسد:

"... تا دسته اي از تبهکاران او را که دشمن زشتکاري و فريب و کفر بود، مانع خويش يافتند و او را به دار آويختند و شهيد دست ظلم و تجاوز گشت، قرباني راه تبليغ دين، شهيد راه خدا، شهيد مبارزه با زشتي و تباهي و فريب شد..."

زنده ياد جلال آل احمد در کتاب خدمت و خيانت روشنفران مي نويسد:

"... از آن روز بود که نقش غريزدگي را همچون داغي بر پيشاني ما زدند و من نعرش آن بزرگوار را بر سر دار همچون پرچمي

مي دانم که به علامت استيلاي غريزدگي پس از دويست سال کشمکش بر بام سراي اين مملکت افراشته شد..."

رهبر کبير انقلاب اسلامي امام خميني "ره" در سخنرانيهاي بسياري از شيخ فضل الله نام برده و از او به عنوان سمبل مبارزه عليه استعمار ياد کرده است. ايشان در جمع مردم قم مي فرمايند:

"لکن به همين مشروطه و اين که مرحوم شيخ فضل الله رحمه الله ايستاده که: "مشروطه بايد مشروعه باشد بايد قوانين موافق اسلام باشد." در همان وقت که ايشان اين امر را فرمود و متمم قانون اساسي هم از کوشش ايشان بود. مخالفين، خارجيها که يك همچو قدرتي را در روحانيت ميديدند کاري کردند که براي شيخ فضل الله مجاهد مجتهد و داراي مقامات عاليه را يك دادگاه درست کردند و يك نفر منحرف روحاني نما، او را محاکمه کرد و در ميدان توپخانه، شيخ فضل الله را در حضور جمعيت به دار کشيدند."

و در جاي ديگر مي فرمايد:

"جرم شيخ فضل الله بيچاره چه بود؟ جرم شيخ فضل الله اين بود که قانون بايد اسلامي باشد. جرم شيخ فضل الله اين بود که (احکام قصاص غير انساني نيست. انسان است او را زدند و از بين بردند و شما حالا به او بدگويي مي کنيد."

و در جاي ديگر مي فرمايند:

"آنها جوسازي کردند به طوري که مثل مرحوم آقا شيخ فضل الله که آن وقت يك آدم شاخص در ايران بود و مورد قبول بود آنچه جوسازي کردند که در ميدان علني ايشان را به دار زدند و پاي آن هم کف زدند و اين نقشه اي بود براي اين که اسلام را منعزل کنند و کردند و از آن به بعد ديگر نتوانست مشروطه يك مشروطه اي باشد که علماي نجف مي خواستند. قضيه مرحوم آقا شيخ فضل الله را در نجف هم يکجور بدې منعکس کردند که آنجا هم صديقي از آن در نيامد. اين جوي که در ايران ساختند و ساير جاها اين جو اسباب اين شد که مرحوم آقا شيخ فضل الله را با دست بعضي از روحانيون خود ايران محکوم کردند و بعد او را آوردند و به دار کشيدند و پاي آن هم ايستادند کف زدند و شکست دادند اسلام را در آن وقت مردم غفلت داشتند از اين عمل حتي علما هم غفلت داشتند..."

از شيخ شهيد دو اثر گرانبها از مجموعه ص آثارش به يادگار مانده است: 1- الصحف المهدويه 2- تذکره الغافل و ارشاد الجاهل. علامه اميني در مقام علمي او مي گويد: "از اکابر مجتهدين و فقهاي اماميه و بزرگترين رهبر مذهبي پايخت که فضل و دانش از اطراف و جوانبش موج مي زد و بر لابلای سخنان و سطور نگارشاتش مي ريخت."

آثار علمي

1- رساله منظوم فقهي «الدرر التنظيم» به عربي

2- بياض (کتاب دعا)

3- رساله فقهي في قاعده ضمان اليد

4- رساله في المشتق

5- صحيفه قائميه (صحيفه مهدويه)

6- ضمايمي بر کتاب تحفه الزائر از مرحوم مجلسي

7- اقبال سيد بن طاووس با توضيحات شيخ

8- رساله تحريم استطراق حاجيان از راه جبل به مکه معظمه

9- روزنامه شيخ (لوايح آقا شيخ فضل الله)

10- تحريم مشروطيت

11- حاشيه بر کتاب شواهد الربوبيه ملاصدرا

12- حاشيه بر کتاب فرآند الاصول شيخ انصاري

در گذشت مرتضي ني داود از موسيقيدانان بزرگ معاصر در سال 1369 هجري شمسي

مرتضي ني داود از موسيقيدانان بزرگ معاصر در سال 1369 هجري شمسي در 90 سالگي بدرود حيات گفت. او از کودکی به موسيقي علاقمند بود و با توجه و تشويق پدر به شاگردی نزد استاد غلامحسين درويش رفت و به مدد استعداد و ذوق فراگيری اش در مدتی کوتاه به يك موسيقيدان و موسيقي شناس ميرز مبدل شد. استاد ني داوود از بدو تأسيس راديو با اين مرکز همکاري نزديک و صميمانه داشت. ايشان هم چنين مدرسه اي براي آموزش موسيقي داپر کرد و آن را به پاس احترام

استاد خود مدرسه درویش نهاد. از معروفترین ساخته های این هنرمند وارسته و فروتن مرغ سحر را می توان نام برد .

ورود نیروهای نظامی عراق به خاک کویت در سال 1369 هجری شمسی

نیروهای نظامی عراق با ورود به خاک کویت این کشور در سال 1369 هجری شمسی را به اشغال کامل خود درآوردند. صدام حسین رئیس جمهورعراق درتوجیه این یورش نظامی، اشغال کویت را پایان یافتن تقسیمات استعماری درجهان دانست. درهمان زمان دولت موقت کویت دربیانیه ای نظام کشور کویت را جمهوری اعلام کرد. همچنین صدام درپیامی به مقامات امریکایی گفت: « فتح کویت پایان یافته و بازگشت ناپذیراست». اما پس ازچندی کویت از اشغال عراق خارج شد و مجدداً استقلال خود را بازیافت.